

سیمای خلافت امام علی (ع) در شعر دیک الجن حمصی

محمدحسن فؤادیان

دانشیار دانشگاه تهران

مرتضی قدیمی*

استادیار دانشگاه پیام نور

(۱۷۴ - ۱۵۵)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۹/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۰۸/۲۰

چکیده

دیک الجن حمصی یکی از معدود شاعران عصر عباسی است که به جای مدح این و آن، شعرش را تنها در راه بیان احساسات و عقاید خویش قرار داده است. یکی از مهم‌ترین باورهای این شاعر علوی، اعتقاد به حق مسلم امام علی (ع) در جانشینی پیامبر (ص) است که در دیوانش هرچه زیباتر به تصویر کشیده شده است. وی برای اثبات خلافت امام علی (ع)، دو دسته از دلایل نقلی و عقلی را مطرح می‌کند. در بخش دلایل نقلی، واقعه غدیر خم، حدیث منزلت، و حدیث قرطاس را بیان می‌کند، و در بخش دلایل عقلی نیز از شاخص‌هایی چون قرابت امام علی (ع) و پیامبر (ص)، دانایی، سخنوری، شجاعت، ثبات قدم و خیرخواهی آن حضرت سخن می‌گوید که هر مخاطب منصفی با شنیدن مجموعه این دلایل، به حقانیت امام علی (ع) در جانشینی پیامبر (ص) ایمان می‌آورد.

واژه‌های کلیدی: دیک الجن حمصی، شعر شیعی، خلافت امام علی (ع)، دلایل عقلی و نقلی

* پست الکترونیک نویسنده مسؤل: Mor.ghadimi@gmail.com

مقدمه

با وجود اینکه دیک الجن حمصی، یکی از شاعران تأثیرگذار زبان و ادبیات عربی در عصر عباسی بوده است اما به دلیل داشتن باورها و گرایش‌های علوی، و اختصاص دادن بخش قابل توجهی از اشعار خود به اهل بیت (ع)، در طول تاریخ، مورد ستم قرار گرفته و علی‌رغم شایستگی‌های ادبی‌اش، سهمی جز حاشیه نشینی در ادبیات عربی نصیبش نشده است. از میان بردن دیوان خطی شاعر که شواهد زیادی بر وجود آن در دست است، و حذف اشعار علوی وی از دیوان‌های چاپی روزگار معاصر، تنها بخشی از هزینه سنگینی است که دیک الجن در راه پُر مخاطره عشق به اهل بیت (ع) پرداخته است.

مقاله پیش رو، در صدد است پس از بدست دادن شمه بسیار کوتاهی از زندگی دیک الجن، یکی از مهم‌ترین موضوعات شعر وی یعنی مسأله جانشینی امام علی (ع) پس از پیامبر (ص) را مورد بحث و بررسی قرار دهد تا روشن گردد که مسأله یادشده، در شعر این شاعر که یکی از انسان‌های آزاده اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری قمری بوده، چگونه به تصویر کشیده شده است.

دیک الجن حمصی، نام، نسب و لقب وی

وی ابومحمد، عبدالسلام بن رغبان بن عبدالسلام بن حبیب بن عبدالله بن رغبان بن یزید بن تمیم است که اصل دودمانش به روستای مؤتَه^۱ در سرزمین شام برمی‌گردد. (الإصفهانی، بی تا، ج ۱۴، ص ۵۱) از نیاکان وی نخستین کسی که اسلام آورد، تمیم بود که به دست حبیب بن مسلمة فهری به این افتخار نایل آمد. (صافی، ۲۰۰۶: ۱۹) مشهورترین شخص از اجداد او هم حبیب بن عبدالله بن رغبان است که در عصر منصور، خلیفه عباسی، کاتب بود و مسجد ابن رغبان در بغداد بدو منسوب است. (الجهشیری، ۱۹۳۸: ۱۰۲) نام عبدالسلام بن رغبان چنان تحت شعاع لقبش؛ دیک الجن قرار گرفته است که بیشتر کتاب‌هایی که از وی نامی برده یا زندگی و شعرش را بررسی کرده‌اند، او را به دیک الجن شناخته و شناسانده‌اند. کتاب‌های یادشده برای شهرت یافتن عبدالسلام به دیک الجن، دلایل گوناگونی را برشمرده‌اند، برخی علت این امر را چشم‌های سبز وی

دانسته‌اند، برخی دیگر تقلید وی از صدای خروس را علت آن ذکر کرده‌اند، گروهی هم سببش را وصف خروس در شعر این شاعر می‌دانند، (الحجّی، ۱۹۸۹: ۲۰) اما آنچه در این زمینه تا حدودی پذیرفتنی است و در شماری از کتاب‌ها نیز بدان اشاره شده، آن است که وی به علت عادتش به زندگی در بوستان‌ها و نوشیدن شراب، بدین لقب شهرت یافته است، زیرا همان‌طور که دمیری به نقل از کتاب «عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات» قزوینی، ذکر می‌کند: دیک الجن، جانور کوچکی است که در بوستان‌ها زندگی می‌کند و اگر در شراب کهنه انداخته شود تا بمیرد یا در خمره شراب رها گردد و سر آن بسته شود و سپس در وسط خانه دفن شود، دیگر اثری از موریانه در آن دیده نخواهد شد. (اللمیری، ۱۹۶۵، ج ۱: ۴۸۸)

زندگانی وی

دیک الجن در سال ۱۶۱ هجری قمری در شهر حمص شام و در خانواده‌ای نسبتاً ثروتمند دیده به جهان گشود. بیشتر زندگیش را در دامن طبیعت و در بوستان‌های حمص به خوش‌گذرانی و عیش و نوش گذرانید. وی نه به سیر و سیاحت علاقه‌ای داشت و نه به دربار صاحبان زر و زور، از این رو جز موارد نادری آن هم تنها برای دیدار با دوستانش احمد بن علی هاشمی و برادرش جعفر بن علی هاشمی^۲ که در سلمیه^۳ می‌زیستند، زادگاهش را ترک نکرد. با این حال وی به دور از رویدادها و بی‌خبر از آنچه که در جامعه آن روز می‌گذشت نبود؛ چرا که خانه‌اش مقصد شاعران بزرگی چون ابونواس، دعبل و ابوتمام بود که از گوشه و کنار سرزمین‌های اسلامی برای دیدار با وی به حمص می‌رفتند. (الحلبونی، ۲۰۰۱: ۱۳۱)

بزرگ‌ترین رویدادی که در زندگی دیک الجن حمصی به وقوع پیوست آشنایی وی با زیارویی مسیحی به نام «ورد» یا به روایت ابن خلکان، «دنیا» بود (ابن خلکان، ۱۹۷۸، ج ۳: ۱۸۶) که سراسر حیات شخصی و ادبی دیک الجن را تحت تأثیر قرار داد، زیرا این آشنایی به ازدواج انجامید، اما دسیسه‌ای که ابوطیب، پسر عموی دیک الجن، مبنی بر خیانت ورد به وی، چید، باعث شد که دیک الجن همسر و معشوقه‌اش را با دست‌ان خود

بکشد (الإصفهانی، ج ۱۴: ۵۵) و سپس به قول خودش تا پایان عمر بر این ماجرا بگرید:

سَوْفَ آسَى طُولَ الْحَيَاةِ وَأَبْكِي - كِ عَلَى مَا فَعَلْتِ لَا مَا فَعَلْتِ

(دیک الجن، ۲۰۰۴: ۹۶)

چنانکه پیشتر اشاره شد بیشتر زندگی دیک الجن به عیش و نوش و بی‌بندوباری گذشت اما برخی معتقدند بی‌بندوباری دیک الجن، مصلحتی بیش نبوده است، زیرا وی نیز چون هم‌کیشش ابونواس که گرایش‌های علوی داشت، روی به تظاهر به بی‌بندوباری آورده تا از طرفی از تعقیب حکومت در امان باشد و از طرف دیگر مشکلات و فساد جامعه به اصطلاح اسلامی آن زمان را که زمامداریش از علویان گرفته شده و به دست ناهلان افتاده بود، به تصویر کشد. استاد خالد الحلبونی در کتابش با عنوان «دیک الجن: الذاتية والإبداع» با اشاره به نکته یادشده می‌افزاید ابوالعلاء المعری به این پدیده زندگی دیک الجن پی برده و در «رسالة الغفران» خود می‌گوید: یکی عبدالسلام ابن رغبان مشهور به دیک الجن را در خواب دید و ابیات فائیه‌اش را به وی یادآور شد:

خُذِي حَلَبَ الْحَيَاةِ وَلَا تَبِعِي رَجَاءَكَ بِالْمَخَافَةِ لَنْ تَخَافِي
هِيَ الدُّنْيَا وَقَدْ نَعِمُوا بِأُخْرَى وَ تَسْوِيفُ النُّفُوسِ مِنَ السَّوَافِ
فَإِنَّ كَذِبُوا أَمِنَتْ وَإِنْ أَصَابُوا فَإِنَّ الْمُتَّبِلِيكَ هُوَ الْمُعَافِ
وَ أَصْدَقُ مَا أَبْتُكَ أَنَّ قَلْبِي بِتَصْدِيقِ الْقِيَامَةِ غَيْرُ صَافٍ

(همان: ۱۷۳)

دیک الجن گفت: من چنین چیزهایی را به بازی می‌گرفتم و بدان اعتقادی نداشتم.

(الحلبونی، ۲۰۰۱، ص ۱۱۰)

دیک الجن و اهل بیت (ع)

دیک الجن حمصی در عصری زندگی می‌کرد که به عصر عباسی اول شهرت دارد. این عصر میدان‌پیدایش بسیاری از جریان‌های فکری، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بود. در زمینه سیاست، گرایش‌های سیاسی مختلفی در این عصر دیده می‌شد که دو گرایش از آن‌ها، هم نمود بیشتری داشتند و هم از اهمیت زیادتری برخوردار بودند. اولین این جریان‌ها، جریان قدرت حاکم بود که خلفای عباسی سردمداران آن بودند، و دیگری

جریان معارضان بود که خود شاخه‌های مختلفی داشت و علویان از مهم‌ترین این شاخه‌ها به شمار می‌رفتند. از میان این جریان‌ها، دیک الجن حمصی در صف مخالفان بنی عباس ایستاد که به کمک علویان و به نام بنی هاشم حکومت امویان را سرنگون کردند و سپس همین علویانی را که تنها به کمک آن‌ها بدین مهم نایل آمده بودند، از خلافت راندند. دیک الجن به دنبال آن بود تا با شعر و ادبش از حق اهل بیت (ع) در امر خلافت دفاع کند، و خود، نیک می‌دانست که با این گرایش‌های سیاسی که دارد، جایی در دربار خلفا نخواهد داشت بنابراین بهتر آن دید که در دامان طبیعت و به دور از صاحبان زر و زور، روزگار بگذراند و شعرش را در پای خوکان نریزد بلکه از آن در راه دفاع از حق و حقیقت استفاده کند و طبعاً بزرگ‌ترین حق و حقیقتی را که پایمال شده می‌دید، حق اهل بیت (ع) در امر خلافت بود.

دیک الجن در برابر حکومت عباسیان، در کنار اهل بیت (ع) ایستاد و کوشید تا با شعر و زبانش از آن‌ها دفاع کند. وی همچون برخی شاعران عرصه سیاست، با اخلاص تمام نسبت به اهل بیت (ع)، حقایق تاریخی و نقاط تاریکی را که بر ایشان گذشته بود بیان می‌کرد. این اخلاص وی نسبت به اهل بیت (ع) او را بر آن می‌داشت تا از سویی در موارد بسیاری، از شدت درد و اندوه، فریاد و آه برکشد و بر کسانی که ایشان را از خلافت دور کردند، بتازد:

وَأَبَيْتُ مُنْطَوِيًّا عَلِيَّ الْجَمْرِ	أَصْبَحْتُ جَمًّا بَلَابِلِ الصَّدْرِ
وَلَيْنَ كَتَمْتُ يَضِقُّ بِهِ صَدْرِي	إِنْ بُحْتُ يَوْمًا طُلَّ فِيهِ دَمِي
يُمْلِي لِيَأْمَنَهُمْ مِنَ الْعَدْرِ	طَلَبَ النَّبِيُّ صَحِيفَةً لَهُمْ
قَوْمُوا بِنَا قَدْ فَاهَ بِالْهَجْرِ ٦	فَأَبُوا عَلَيْهِ وَ قَالَ قَاتِلُهُمْ

(دیک الجن، ۲۰۰۴: ۱۴۳)

و از سوی دیگر باعث شد که احمد بن علی هاشمی و برادرش جعفر بن علی هاشمی را که از بزرگ‌ترین دوستداران اهل بیت (ع) در روزگار دیک الجن بودند، به دوستی برگزیده و اشعار مدح و رثایش را بدانها تقدیم کند و در این اشعار، آن‌ها را همچون امامان توصیف نماید:

وَأَنْتَ عَلَامٌ غُيُوبِ النَّشَا
نَحْنُ نُعَزِّبُكَ وَ مِنْكَ الْهُدَى
نَقُولُ بِالْعَقْلِ وَ أَنْتَ الَّذِي
يَوْمًا إِذَا نَسَّأَلُ أَوْ نُسْأَلُ
مُسْتَخْرَجٌ وَ الثُّورُ مُسْتَقْبَلُ
نَأْوِي إِلَيْهِ وَ بِهِ نَعْقِلُ^۱
(همان: ۱۹۰)

در کامل‌ترین دیوانی که از شعر دیک الجن حمصی وجود دارد، مجموعاً ۹ قصیده و قطعه حاوی ۱۶۲ بیت درباره اهل بیت (ع) به چشم می‌خورد. مهم‌ترین معانی و موضوعاتی که وی در این قصاید و قطعه‌ها بدان می‌پردازد عبارتند از:

۱. حق اهل بیت (ع) در امر خلافت. ۲. مدح امام علی (ع)، بیان نقش برجسته وی در یاری اسلام و جایگاه ویژه او نزد پیامبر (ص). ۳. رثای امام حسین (ع) و یاران وفادارش، و بیان مصیبت‌های وارد آمده بر ایشان. ۴. رثای حضرت فاطمه (س) و وصف آسمانی ازدواج ایشان با امام علی (ع).

ابوالفرج اصفهانی در کتاب «الأغانی» درباره گرایش سیاسی دیک الجن می‌گوید: «دیک الجن شیعه‌ای نیک بود و مرثیه‌های زیادی در رثای حسین بن علی (ع) دارد که از آن جمله است:

يَا عَيْنُ لَا لِلْغَضَا وَ لَا الْكُتُوبِ
بُكََا الرَّزَايَا سِوَى بُكََا الطَّرَبِ

همه، این مرثیه را می‌شناسند و بدان نوحه‌سرایی می‌کنند و وی اشعار زیادی در این معنی دارد.» (الإصفهانی، ج ۱۴: ۵۱)

سیمای خلافت امام علی (ع) در شعر دیک الجن

همان‌طور که پیشتر نیز گذشت امام علی (ع) و حق وی در جانشینی پیامبر (ص)، یکی از مهم‌ترین موضوعات شعر دیک الجن حمصی است. وی در شعرش برای اثبات اینکه پس از پیامبر (ص) خلافت حق امام علی (ع) بوده و نه کسی دیگر، شاخص‌ها و دلایل زیادی را مطرح می‌کند که برخی از آن‌ها نقلی است و برخی دیگر عقلی. در بخش دلایل نقلی، دیک الجن واقعیت‌هایی را از تاریخ اسلام نقل می‌کند که به خوبی نشان می‌دهد پیامبر (ص) به خلافت امام علی (ع) پس از خود، یا آشکارا امر فرموده، یا بدان اشاره کرده، و یا اینکه می‌خواسته بدان امر فرماید ولی با ممانعت مخالفان روبرو شده

است. اما در بخش دلایل عقلی، وی ویژگی‌هایی از امام علی (ع) را برمی‌شمارد که به خوبی، هر مخاطبی را قانع می‌سازد که جانشینی پیامبر (ص) تنها حق امام علی (ع) بوده است و نه کسی دیگر.

دلایل نقلی خلافت امام علی (ع)

۱- حادثه غدیر خم

مهم‌ترین دلیل نقلی که شیعیان با استناد به آن، خلافت را پس از پیامبر (ص) حق امام علی (ع) می‌دانند،^۸ روایت حادثه غدیر خم است: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» (ابن ماجه، ۲۰۱۰: ۲۸). این واقعه بسیار مهم تاریخ اسلام، در شعر دیک الجن نیز همچون دیگر شاعران شیعه، هرچه زیباتر به تصویر کشیده شده است. دیک الجن در بخشی از قصیده‌ای نسبتاً طولانی که در مدح امام علی (ع) و رثای امام حسین (ع) سروده است، این واقعه تاریخی را بازگو می‌کند. وی - چنان‌که در ابیات زیر خواهیم دید - با دو استفهام تقریری که در زبان و ادبیات عربی برای وادار ساختن کسی به اقرار به امری بدیهی و روشن مورد استفاده قرار می‌گیرد، کسانی که امام علی (ع) را از خلافت دور کردند، مورد خطاب قرار داده و می‌پرسد: آیا رسول خدا در روز غدیر خم برنخاست، خطبه نخواند و نگفت ای مردم مولای شما این (امام علی) است؟ آیا وی (پیامبر) در آن روز، دست کسی غیر از امام علی (ع) را بالا برد؟ پس چرا نمی‌اندیشید و تجاهل می‌ورزید؟ وی آنگاه که از اقرار آنان به حق امام علی (ع)، ناامید می‌شود، با بکارگیری تشبیهی ضمنی، آن‌ها را که حق روشن و آشکار امام را در جانشینی پیامبر (ص) نادیده می‌گیرند، به کسانی تشبیه می‌کند که در بیابان ناشناخته و بسیار تاریکی، بدون راهنما گام می‌زنند. او در ادامه می‌افزاید که اگر ایشان چشم‌هایشان را باز می‌کردند و می‌اندیشیدند، حق امام علی (ع) روشن‌تر از آن بود که نبینند ولی آیا طمع و بدخواهی بشر را حد و مرزی هست؟

وَقَالَ: مَوْلَاكُمْ ذَا أَيُّهَا الْبَشَرُ
مُحَمَّدٌ الْبَخِيرُ

أَلَيْسَ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ يَخْطُبُهُمْ
أَصْبَحَ غَيْرِ عَلِيٍّ كَأَنَّ رَافِعَهُ

دَعُوا التَّحِيَّطَ فِي عَشَوَاءَ مُظْلِمَةٍ لَمْ يَدُلَّا كَوَكَبَ فِيهَا وَلَا قَمَرُ
الْحَقُّ أَبْلَجُ وَالْأَعْلَامُ وَاضِحَةٌ لَوْ آمَنَتْ أَنْفُسُ الشَّانِينَ أَوْ نَظَرُوا^۹
(دیک الجن، ۲۰۰۴: ۱۳۳)

۲- حدیث منزلت

یکی دیگر از دلایل نقلی که دیک الجن در جانشینی امام علی (ع) ذکر می‌کند، حدیث منزلت است که در آن پیامبر (ص)، منزلت و جایگاه ویژه امام علی (ع) نسبت به خود را خاطر نشان می‌کند: «أَنْتَ مِنِّي بِمَثَلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» (مسلم، ۱۹۹۸، ج ۴: ۱۷۴). دیک الجن که سخن پیامبر (ص) را بهترین سخن می‌داند، از زبان او نقل می‌کند که وی بارها تأکید کرده است جایگاه امام علی (ع) نسبت به من جایگاه هارون نسبت به موسی (ع) است جز اینکه پس از من، پیامبری مبعوث نخواهد شد. دیک الجن سپس نزدیکی، همراهی و ارتباط میان این دو بزرگوار را تشریح کرده و می‌گوید امام علی (ع) نسبت به پیامبر (ص) چون تکمه ایست که همواره با پیراهن است و هرگز از آن جدا نخواهد شد. آری همان طور که تکمه همیشه با پیراهن است و پیراهن بدون تکمه، کارایی خود را از دست داده و دیگر نمی‌تواند مایه پوشش انسان باشد و او را در برابر سرما و گرما حفظ کند، امام علی (ع) هم همواره در کنار پیامبر (ص) بود و وی را در رسالتی که در پیش گرفته بود یاری می‌کرد و چه بسا اگر او نبود، پیامبر (ص) نمی‌توانست بار رسالتش را به سر منزل مقصود برساند:

إِنَّ الرَّسُولَ لَمْ يَزَلْ يَقُولُ وَالْخَيْرُ مَا قَالَ بِهِ الرَّسُولُ
إِنَّكَ مِنِّي يَا عَلِيُّ الْأَبِي بِحَيْثُ مِنْ مُوسَاهُ هَارُونَ النَّبِيِّ
لَكِنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي فَأَنْتَ خَيْرُ الْعَالَمِينَ عِنْدِي
وَأَنْتَ مِنِّي الزَّرُّ مِنْ قَمِيصِي وَمَا لِمَنْ عَادَاكَ مِنْ مَجِيصِي^{۱۰}
(همان: ۱۸۷)

۳- حدیث قرطاس

چنانکه در روایات تاریخی آمده است و دیک الجن هم در شعرش روایت می‌کند، گویا پیامبر (ص) با وجود توصیه صریح به ولایت و جانشینی امام علی (ع) پس از خود، در

روز غدیر خم، و با وجود ایما و اشارات مکرری چون حدیث منزلت، و برادر خواندن امام علی (ع) در موارد گوناگون، باز هم از چشمداشت دیگران نسبت به خلافت، نگران بوده است، از این رو به هنگام احتضار و در آخرین لحظات عمرش، کاغذ و قلمی درخواست می‌کند تا نوشته‌ی بی شائبه‌ای در این زمینه برجای گذارد و حجت را تمام کرده و به قول دیک الجن از نیرنگ آنان جلوگیری نماید: «اِثْنُونِي بِكِتَابٍ اُكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ اَبَدًا» (البخاری، ۲۰۱۰: ۵۳۵). ولی آن‌ها با بهانه کردن اینکه پیامبر (ص) - نعوذ بالله - عقلش را از دست داده و یاوه می‌گوید: «فَقَالُوا: هَجَرَ رَسُولَ اللَّهِ» (همانجا) از فراهم کردن کاغذ و قلم، سر باز زدند و وی را در آن حال رها کرده و هنوز چشم از جهان نبسته بود، به دنبال تقسیم میراث واقعی آن حضرت یعنی خلافت رفتند و تنها زمانی بازگشتند که آن حضرت جان به جان‌آفرین تسلیم کرده بود و او را به خاک سپرده بودند:

<p>وَأَيُّتُ مُنْطَوِيًّا عَلَى الْجَمْرِ وَلَيْنَ كَتَمْتُ يَضِيقُ بِهِ صَدْرِي يُمْلِي لِيَأْمَنَهُمْ مِنَ الْعَدْرِ فُؤْمُوا بِنَا قَدْ فَاهَ بِالْهَجْرِ حَضْرُوهُ إِلَّا دَاخِلَ الْقَبْرِ^{۱۱} (همان: ۱۴۳)</p>	<p>أَصْبَحْتُ جَمَّ بِلَابِلِ الصَّدْرِ إِنْ بُحْتُ يَوْمًا طُلَّ فِيهِ دَمِي طَلَبَ النَّبِيُّ صَاحِفَةً لَهُمْ فَأَبَوْا عَلَيْهِ وَ قَالَ قَاتِلُهُمْ وَ مَضَوْا إِلَى عَقْدِ الْخِلَافِ وَ مَا</p>
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

دلایل عقلی خلافت امام علی (ع)

۱- قرابت با پیامبر (ص)

الف: قرابت نسبی

گرچه با طلوع اسلام در جزیره العرب و در میان مردمانی که زندگی قبیله‌ای داشتند، وابستگی خونی و نژادی که پیشتر برای عرب، بسیار اهمیت داشت تا حدودی رنگ باخت و قرآن کریم با آیه مبارکه ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (الحجرات: ۱۳) معیار برتری انسان‌ها را تقوی دانست نه نژاد و خون، ولی این خویشاوندی و وابستگی خونی، پس از اسلام نیز همچنان مقداری از اهمیت و جایگاهش را حفظ کرده بود. از

این روی پس از رحلت پیامبر عظیم‌الشان اسلام، بسیاری، خلافت را حق نزدیک‌ترین شخص از بنی‌هاشم به پیامبر (ص) می‌دانستند و معتقد بودند که جانشینی وی نباید از خاندان بنی‌هاشم خارج شود. چنان‌که طه حسین نقل می‌کند اگر دیر اسلام آوردن عباس؛ عموی پیامبر (ص) نبود، وی پس از پیامبر (ص) خود را برای جانشینی او نامزد می‌کرد چرا که خلافت را حق بنی‌هاشم می‌دانست، اما چون با خود اندیشید برادرزاده‌اش علی (ع) را در این زمینه، شایسته‌تر از خود یافت بنابراین نزد او رفت و گفت: دست پیش آر تا با تو بیعت کنم. یا حتی کسی چون ابوسفیان که دشمنی دیرینه‌ای با اسلام و مسلمین داشت و تنها از ترس جانش بود که در فتح مکه اسلام آورد، پس از رحلت پیامبر (ص) آنگاه که دید جانشینی او به ابوبکر از خاندان بنی تیم و اگذار می‌شود و حدس زد که پس از وی نیز به عمر از بنی‌عدی خواهد رسید، تنها به سبب تعصب خونی و نژادی و از ترس این‌که می‌آید جانشینی او به دست کسانی خارج از بنی‌هاشم که آن‌ها هم، چون ابوسفیان از فرزندان عبد مناف بودند، بیفتد، به امام علی (ع) گفت: دست پیش آر تا با تو بیعت کنم. (حسین، بی تا، ج ۲: ۱۷)

دیک الجن برای اقناع چنین کسانی که نه سفارش پیامبر (ص) در حق امام علی (ع) برایشان مهم بود، و نه این‌که شایستگی‌های آنان برای خلافت را مد نظر قرار می‌دادند، بلکه تنها خویشاوندی، نژاد و خون برایشان اهمیت داشت، از طرفی، هاشمی بودن و پسر عموی پیامبر (ص) بودن امام علی (ع) را خاطر نشان می‌کند و از طرفی دیگر دوری نسبی ابوبکر و عمر را که اولی از بنی تیم و دیگری از بنی عدی است، مطرح می‌سازد و می‌گوید این دو، تنها پس از اینکه پیامبر (ص) با دخترانشان ازدواج نمود، صاحب اسم و رسم و نسبی شدند:

حَتَّىٰ إِذَا أُوذِيَ النَّبِيُّ شَجًّا	قَيْدَ لَهَاةِ الْقَصَاقِصِ الْحَرْبِ
مَعَ بَعِيدِينَ أَحْرَزًا نَسَبًا	مَعَ بُعْدِ دَارٍ عَنِ ذَلِكَ النَّسَبِ
مَا كَانَ تَيْمٌ لِهَاشِمٍ بَأَخٍ	وَلَا عَدِيٌّ لِأَحْمَدٍ بِأَبٍ ^{۱۲}

(دیک الجن، ۲۰۰۴: ۸۵)

ب: قرابت فکری

گرچه امام علی (ع) نسبت به ابوبکر و عمر و عثمان، از نظر خویشاوندی به پیامبر (ص) بسیار نزدیکتر بود ولی آنچه که او را هرچه بیشتر شایسته جانشینی پیامبر (ص) می‌کرد قرابت فکری وی به پیامبر (ص)، و فضایل اخلاقی‌اش بود نه تنها قرابت نسبی وی. پرورش یافتن امام علی (ع) در دامان پیامبر (ص) باعث شده بود تا او از نظر فکری و شخصیتی بسیار به یکدیگر نزدیک، و مورد اطمینان یکدیگر باشند از این روی امام علی (ع) پس از خدیجه، همسر پیامبر (ص)، اولین کسی بود که ندای حق را لیبیک گفت و اسلام آورد و کوشید در کنار پیامبر (ص) و دوشادوش وی با استفاده از آیات آسمانی قرآن، به راهنمایی و ارشاد امتش پردازد:

رَبِّعَ الرَّشَادِ فَأْتَبَا	عَرَسَتْ يَدُ الْبَارِي لَهُ
مَدَّ دَوْحَهُ لَنْ يُنْحَتَا	وَأَقَامَهُ صِنْوًا لِأَحْمَدَا
وَأَفَى، وَذَا هَادٍ أَتَى	صِنْوَانٍ هَذَا مُنْذِرٌ
حُكْمُ الْكِتَابِ وَأُتْبَا	يَهْدِي لِمَا أَوْفَى بِهِ
تَرَقَا بَصَافٍ أَوْ شَتَا	فَهُوَ الْقَرِينُ لَهُ وَمَا أَفَى
يَدْعُوهُ أَنْ يَتَلَفَّتَا	لَكِنَّمَا الْأَعْدَاءُ لَمْ
بَعْدَ النَّبِيِّ تَشْتَبَا ^{۱۳}	تَقْلُ الْمُهْدَى وَكُنَابُهُ

(همان: ۹۳)

نزدیکی فکری و فرهنگی، و یاری و کمک‌های بسیاری که پیامبر (ص) در راه انجام رسالتش از پسر عمو و دامادش می‌دید او را بر آن می‌داشت تا امام علی (ع) را برادر خطاب کند، امری که سبب شد تا روزی «أم ایمن» از سر مزاح به او بگوید: وی را برادر می‌خوانی و دخترت را به همسریش درمی‌آوری! (حسین، بی تا، ج ۲: ۱۸)

هرچند پیامبر (ص) و امام علی (ع) چون تکمه و پیراهن، همیشه قرین و همزاد یکدیگر بودند با این حال پیامبر (ص) به این حد از قرابت بسنده نکرد و هنگام حضور خواستگاران حضرت فاطمه (س) امام علی (ع) را بر دیگران ترجیح داد و به امر پروردگار دخترش را به عقد او درآورد تا بیش از پیش به وی نزدیک گردد و

ارتباطشان که واقعاً جز با رابطه برادری قابل توصیف نبود، محکم تر گردد: (نورالدین، ۱۹۹۰: ۶۵)

وَأَنْتَ مِنِّي الزُّرُّ مِنَ قَمِيصِي وَمَا لِمَنْ عَادَاكَ مِنْ مَحِيصِ
وَأَنْتَ لِي أَخٌ وَأَنْتَ الصَّهْرُ زَوْجَكَ الَّذِي إِلَيْهِ الْأَمْرُ
رَبُّ الْعُلَى بِفَاطِمِ الزَّهْرَاءِ ذَاتِ الْهُدَى سَيِّدَةِ النَّسَاءِ^{۱۴}
(دیک الجن، ۲۰۰۴: ۱۸۷)

امام علی (ع) نه تنها برادر، بلکه جان رسول برگزیده خدا و پاره تن آن حضرت بود و از وی رایحه خوش احمدی به مشام می‌رسید:

عُضُو النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَرُوحُهُ وَشَمُّهُ وَذَوْقُهُ وَرِيحُهُ^{۱۵}
(همان: ۱۸۸)

دانایی و سخنوری

علم و دانایی یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های رهبری و زعامت در هر زمان و مکانیست که رهبران را در اتخاذ تصمیم‌های صحیح و بجا، یاری می‌کند. در عصری که امام علی (ع) به دنیا آمد و قرآن، از آن به دوران جاهلیت یاد می‌کند، شمار کسانی که علم و آگاهی کافی داشتند و از نعمت خواندن و نوشتن هم برخوردار بودند، بسیار اندک بود. امام علی (ع) از جمله این معدود افرادی بود که بدانها اشاره شد، و در وصف دانایی و فرهیختگی ایشان همین بس که به قول دیک الجن هرگز، حتی پیش از ظهور اسلام نیز، حاضر به پرستش بت‌ها نشد:^{۱۶}

لَمْ يَعْبُدِ الْأَصْنَامَ قَطُّ وَ لَا أَرَابَ وَلَا عَتَا^{۱۷}
(همان: ۹۳)

اما آنچه در این زمینه امام علی (ع) را از معدود همتایانش ممتاز می‌کرد آن بود که وی علاوه بر دانایی، به سلاح بیان نیز مسلح بود و چنان‌که می‌دانیم در میان عربی که بیشتر از همه چیز به زبان و سخنوریش افتخار می‌کرد، بیان شیوا و رسا، هم اهمیت بسیاری داشت و هم در اقناع مردم به دست کشیدن از بت‌پرستی، و هدایت و ارشاد آنان به خیر و صلاح، از تأثیر زیادی برخوردار بود. همین همراهی علم و بیان در وجود امام علی (ع) بود که او را پس از پیامبر (ص) به بهترین مردم روی زمین تبدیل کرده بود:

إِنَّ عَلِيًّا خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ بَعْدَ النَّبِيِّ فَارْبَعِي أَوْ أَمْضِي
 هُوَ الَّذِي سُمِّيَ أَبَا الْبَيَانِ صَدَقْتَ أَوْ أَصَبْتَ بِالْبَيَانِ
 وَ هُوَ أَبُو الْعِلْمِ الَّذِي لَا يُعْلَمُ مِنْ قَوْلِهِ قُولُوا وَلَا تُحْمِحُوا^{۱۸}
 (همان: ۱۸۸)

بیان شیوا و رسای امام علی (ع) به همراه برهان‌های روشن و قاطعش، از طرفی به هنگام مجادله و مباحثه با مشرکان، آن‌ها را از پاسخ دادن، عاجز می‌کرد و زبانشان را بند می‌آورد:

شَرَفِي مَحَبَّةُ مُعَشَّرِ شَرُّفُوا بِسُورَةِ (هَلْ أَتَى)
 وَ وَايَ فَيَمِنْ فَتَكُونُهُ لِذَوِي الضَّلَالَةِ أَخِيَّتَا
 وَإِذَا تَكَلَّمُ فِي الْمُدَى حَاجَّ الْعَوِيَّ وَأَسْكَنَا
 فَلَفَتِكَ هِ و لِهَدْيِهِ سَمَاهُ ذُو الْعَرْشِ الْفَتَى^{۱۹}
 (همان: ۹۳)

و از طرف دیگر مایه هدایت و ارشاد مردمانی بود که هرچند کافر بودند ولی لجاجتی بر کفرشان نداشتند و اگر کلامی درست و منطقی می‌شنیدند که حق و باطل را از هم جدا می‌کرد بدان ایمان می‌آوردند:

مَنْ ذَا الَّذِي كَلَّمْتُهُ الْبَيْدُ وَالشَّجَرُ وَ سَلَّمَ التُّرْبُ إِذْ نَادَاهُ وَ الْحَجَرُ
 حَتَّى إِذَا أَبْصَرَ الْأَحْيَاءُ مِنْ يَمَنِ بُرْهَانُهُ آمَنُوا مِنْ بَعْدِمَا كَفَرُوا^{۲۰}
 (همان: ۱۳۲)

۲- شجاعت

چنان‌که پیشتر اشاره شد علم و دانایی یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های رهبری و زعامت در هر زمان و مکانیست، اما بسیاری از رهبرانی که از علم و آگاهی لازم برخوردارند و چون در تنگنایی قرار می‌گیرند یا با مشکلی روبرو می‌شوند، علی‌رغم اینکه می‌توانند تصمیم مناسب را برای رهایی از آن اتخاذ نمایند، ولی به دلیل نداشتن شهامت و شجاعت کافی، نمی‌توانند تصمیم‌شان را به اجرا گذارند. پس شجاعت نیز یکی دیگر از شاخصه‌های مهم رهبری است. باورهای ناب و اعتقادات محکم امام علی (ع) باعث

شده بود که وجود مبارک او سرشار از شهامت و دلیری باشد و هرگز چیزی از ترس و خوف نشناسد، زیرا آنچه برای وی در زندگی مهم بود، محکم کردن نهال نوپای اسلام و جاری ساختن احکام اسلام و قرآن بود و بس. او کشته شدن در راه خدا را افتخار می‌دانست از این روی از همان ابتدای ظهور اسلام، جانش را که عزیزترین مایملک هر انسانست در دست گرفت و آن را در راه دفاع از اسلام و قرآن قرار داد. با وجود آن‌که هنوز بسیار جوان بود، در جنگ‌های زیادی چون بدر، احد، خیبر و ... شرکت کرد. آنگاه که در بحبوحه جنگ‌ها ندای هل من مبارز برمی‌خاست و کسی را یارای استجاب نبود، این امام علی (ع) بود که شمشیرش را که حد فاصل حق و باطل بود، برمی‌داشت و به میدان نبرد می‌شتافت و دشمنان اسلام و قرآن را یکی پس از دیگری از پای درمی‌آورد:

وَمَنْ كَعَلِيٍّ إِذَا مَا دَعَوْا	نَزَالِ، وَقَدْ قَلَّ مَنْ يَنْزِلُ
تَرَاهُ يُقَدُّ جُسُومَ الرَّجَالِ	فَيَنْدَجِرُ الْأَوَّلُ الْأَوَّلُ
وَكَمْ ضَرْبَةٍ وَاصَلَتْ كَفَّهُ	لَفَيْصَ لِه فَاحْتَوَى الْفَيْصَلُ
سَطًا يَوْمَ بَدْرٍ بِقِرْضَابِهِ	وَفِي أَحَدٍ لَمْ يَزَلْ يُحْمَلُ
وَمِنْ بَأْسِهِ فُتِحَتْ خَيْبَرٌ	وَلَمْ يُنْجِهَا بَابُهَا الْمُقْفَلُ
دَحَا أَرْبَعِينَ ذِرَاعًا بِهَا	هَزْبَرٌ لَهُ دَائِتِ الْأَشْبَلُ ^{۲۱}

(همان: ۱۹۳)

هرچند این امام علی (ع) بود که همیشه در جنگ‌هایی که در دفاع از اسلام و قرآن رخ می‌داد، با رشادت تمام، بر دیگران پیشی می‌گرفت، اما آنگاه که پای خلافت و جانشینی پیامبر (ص) به میان آمد، دیگرانی که پیشتر، خودشان را پشت سر امام علی (ع) پنهان می‌کردند، این بار سینه سپر کردند و بر آن حضرت پیشی گرفتند:

جَعَلُوكَ رَابِعَهُمْ أَبَاحَسَنِ	ظَلَمُوكَ وَرَبَّ الشَّفْعِ وَالْوَثْرِ
وَعَلَى الْخِلَافَةِ سَابِقُوكَ وَمَا	سَبِقُوكَ فِي أَحَدٍ وَلَا بَدْرٍ ^{۲۲}

(همان: ۱۴۳)

از بارزترین نمونه‌هایی که شجاعت امام علی (ع) در آن به خوبی نمود پیدا کرد، **لیلة المبيت** بود که در آن امام علی (ع) از توطئه قریشانی که کمر به قتل پیامبر (ص) بسته بودند، هیچ ترسی به دل راه نداد و جان برکفانه به جای ایشان در بسترش خوابید:

وَمَنْ كَعَلِيٍّ فَدَى الْمُصْطَفَى
عَشِيَّةَ جَاءَتْ قُرَيْشٌ لَهُ
وَطَافُوا عَلَى فُرْشِهِ يَنْظُرُو
فَلَمَّا بَدَا الصُّبْحُ قَامَ الْوَصِيُّ
بِنَفْسٍ، وَ نَامَ فَمَا يَخْفَلُ
وَ قَدْ هَاجَرَ الْمُصْطَفَى الْمُرْسَلُ
نَ مَنْ يَتَقَدَّمُ إِذْ يُقْتَلُ
فَأَقْبَلَ كُلَّ لَهُ يَعْذُلُ^{۲۳}

(همان: ۱۹۳)

ثبات قدم

انسان‌ها معمولاً برای دستیابی به اهداف بزرگ، نیاز به ثبات قدم دارند. از طرفی، رسیدن به ثبات قدم نیز مستلزم داشتن اهداف بزرگ و خدایی است. هدف متعالی و خدایی که امام علی (ع) در زندگی برای خود ترسیم کرده بود و ایمان و اعتقاد راسخی که آن حضرت بدین هدف سامی داشت، باعث می‌شد که وی هرگز، حتی زمانی که با دیگر همراهانش در تنگناها قرار می‌گرفت و آنها پاهایشان می‌لغزید و از مسیر مستقیم منحرف می‌شدند، راه راست و درست را گم نکرده و از صراط مستقیم منحرف نشود:

ثَبَّتْ إِذَا قَدَمَا سَبَّوْا
هُ فِي الْمَهَاوِي زَلَّتْ^{۲۴}

(همان: ۹۳)

در بیشتر مواقع، آنچه که باعث می‌شود انسان‌ها، یا از پیمودن راه، خسته شوند و یا به چپ و راست منحرف گردند، داشتن اغراض پست و ناچیز دنیوی است، امری که بسیاری از هم‌زمان امام علی (ع) را در جنگ احد به خود مشغول ساخت و از گام سپردن در صراط مستقیم باز داشت اما هرگز نتوانست در امام علی (ع) که این اهداف ناچیز دنیوی را در خود کشته و آنها را از وجودش بیرون رانده بود، کارگر افتد و ایشان را از مسیر راست و درست منحرف سازد:

مَنْ ذَا الَّذِي كَلَّمْتَهُ الْبَيْدُ وَالشَّجَرُ
أَمْ مَنْ حَوَى قَصَبَاتِ السَّبْقِ دُونَهُمْ
وَسَلَّمَ التُّرْبُ إِذْ نَادَاهُ وَالْحَجَرُ
يَوْمَ الْقَلَيْبِ وَ فِي أَعْنَاقِهِمْ زَوْرُ
وَ فِي حُنَيْنٍ وَ سَلَعٍ بَعْدَمَا عَثَرُوا^{۲۵}

(همان: ۱۳۲)

۳- خیرخواهی

پیشتر در بخش قرابت نسبی امام علی (ع) به پیامبر (ص) خاطر نشان شد که عباس، عمومی پیامبر (ص)، و حتی ابوسفیان، پس از رحلت پیامبر (ص) از امام علی (ع) خواستند تا جانشینی او را بپذیرد. اکنون باید افزود که تنها این دو نفر نبودند که چنین امری را از آن حضرت تقاضا می‌کردند بلکه شمار زیادی از یاران پیامبر (ص) هم چه از مهاجران و چه از انصار، همین درخواست را از وی داشتند. از طرفی خود امام علی (ع) هم کاملاً واقف بود که جانشینی پیامبر (ص) حق مسلم اوست. با این حال چون احساس می‌کرد که اگر به مطالبه حقش در خلافت پردازد، با مخالفت برخی، حکومت نوپای مسلمانان دچار تزلزل خواهد شد، در کمال از خودگذشتگی و از سر خیرخواهی و مصلحت‌اندیشی امت اسلامی و نه مصلحت‌اندیشی خود، ترجیح داد تا استخوان در گلو فشرده و بر از دست رفتن حق مسلم خویش در جانشینی پیامبر (ص) سکوت اختیار کند و دم بر نیاورد.

نتیجه

چنانکه دیدیم، دیک الجن حمصی از یک سو با به تصویر کشیدن وقایع بسیار مهمی از تاریخ اسلام چون واقعه غدیر خم، حدیث منزلت، حدیث قرطاس، و از سوی دیگر با بیان شاخص‌هایی چون قرابت امام علی (ع) با پیامبر (ص)، دانایی، سخنوری، شجاعت، ثبات قدم و خیرخواهی آن حضرت، به بهترین شکل ممکن حق او را در جانشینی پیامبر بزرگ اسلام به اثبات رسانده و نادیده گیرندگان این حق مسلم را مورد سرزنش قرار داده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. مؤتة روستایی بوده از روستاهای البلقاء در سرزمین شام که در آن شمشیر سازی رواج داشته و شمشیرهای مشرفی منسوب به همین جا است.
۲. این دو از بزرگان بنی هاشم در عصر عباسی بوده‌اند که در سلمیة از توابع حمص می‌زیسته‌اند. (دیک الجن، ۲۰۰۴: ۳۹ مقدمه)

۳. سَلْمِيَّةٌ که شامیان آن را تنها با نام سَلْمِيَّةٌ می‌شناسند شهر کوچکی در استان حمه در سوریه است که پیشتر از توابع شهر حمص بوده است. این شهر از نظر تاریخی شهر مهمی بوده، زیرا جنگ میان عبدالله بن علی العباسی و ابو الورد بن الکواثر الکلابی از فرماندهان مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی، که به سقوط دولت امویان در شرق سرزمین‌های اسلامی انجامید، در اینجا رخ داده است. این شهر همچنین پناهگاهی برای شیعیان در اواخر عصر اموی و اوایل عصر عباسی بوده و اسماعیلیان دعوتشان را از اینجا آغاز کرده‌اند. (الحلبونی، ۲۰۰۱: ۸۹)

۴. تا زمانی که زنده هستم افسوس خواهم خورد، و بر تو گریه خواهم کرد البته به جهت آنچه تو انجام دادی نه آنچه من مرتکب شدم.

۵. از زیبایی‌های دنیا که چون شرابی گوارا هستند بهره‌برگیر، و امید و آرزوهایت را با ترس از آخرت از بین ببر. دنیا همین نوشیدن شراب است نه دلخوش بودن به وعده و وعید دنیای خیالی و دروغین دیگر، زیرا اگر کسانی که به دنیای دیگری اعتقاد دارند، دروغگو از آب درآیند تو ایمن از عذاب خواهی بود، اما اگر گفته‌های ایشان راست هم باشد آنکه تو را در دنیا آزموده، از گناهت خواهد گذشت. صادقانه‌ترین چیزی که باید بگویم این است که قلبم وجود قیامت و دنیای دیگر را باور ندارد.

۶. سینه‌ام لبریز از اندوه گشته و شب را با قلبی پر آتش می‌خواهم. اگر روزی، (ستمی که بر علی (ع) رفته است)، فاش کنم، خونم هدر خواهد رفت، و اگر آن را پنهان کنم، اندوه، سینه‌ام به تنگ خواهد آمد و خفه خواهم شد. پیامبر قلم و کاغذی از آنان خواست تا چیزی بر آن دیکته کند که به واسطه آن از دسیسه و خیانت‌شان در امان بماند ولی آن‌ها از اجابت درخواست او سر باز زدند و یکی از آن‌ها گفت: برخیزید، هذیان می‌گوید.

۷. و تنها تو هستی که حقیقت هر خبری را می‌دانی، آنگاه که از تو بپرسیم جواب می‌دهی و چون دیگران از ما درباره چیزی بپرسند باز هم تو بار جواب دادن را به دوش می‌کشی. ما به تو تسلیم می‌گوییم در حالی که تو سرچشمه هدایت و منبع نوری هستی که در راه پیمودن‌مان از آن کمک می‌جوییم. ما به عقل، ایمان داریم و تو تنها کسی هستی که به وی پناه می‌آوریم و از وی عقل و حکمت می‌آموزیم.

۸. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه مراجعه شود به کتاب «الغدیر فی الکتاب و السنة و الأدب» نوشته علامه امینی.

۹. آیا پیامبر خدا برنخاست و آن‌ها را مورد خطاب قرار نداد و نگفت: ای مردم مولای شما این است. آیا پیامبر خیر و رحمت، دست کسی جز علی (ع) را بالا برد یا ... ؟ گام زدن در تاریکی و گمراهی را که هیچ ماه و ستاره‌ای در آن نمی‌درخشد، رها کنید. حق روشن و پرچم‌های هدایت برافراشته‌اند اگر بدخواهان و کینه‌توزان ایمان بیاورند و بنگرند.

۱۰. پیامبر (ص) که کلامش عین حقیقت بود، به راستی، پیوسته می‌گفت: ای علی دلورا! تو برای من

بهترینِ مردمی، و نسبت تو با من، همان نسبت هارون با موسی (ع) است با این تفاوت که پس از من پیامبری مبعوث نخواهد شد. و تو نسبت به من، مانند تکمه نسبت به پیراهن منی، و هر که با تو به دشمنی برخیزد، مفری ندارد.

۱۱. ترجمه چهار بیت نخست در پی نوشت شماره شش آمده است و ترجمه بیت پنجم چنین است: آن‌ها پیامبر (ص) را رها کرده و به دنبال تقسیم ارث و میراثش (خلافت) رفتند و تنها، زمانی بازگشتند که آن حضرت را به خاک سپرده بودند.

۱۲. تا اینکه پیامبر (ص) پس از خودش، لقمه گلوگیری را که حتی در گلوی انسان‌های نیرومند نیز گیر می‌کرد به همراه ابوبکر و عمر بن خطاب که با وجود دوری نسبی از پیامبر (ص)، پس از ازدواج آن حضرت با دختران ایشان، به افتخار بزرگی نایل آمدند، به امانت گذارد. نه تیم؛ بزرگ قبیله بنی تیم، برادر هاشم بود و نه عدی پدر حضرت محمد (ص) بود.

۱۳. دست خدا، سرای راستی و هدایت را برای وی کاشت و آن هم سرسبز شد. و وی را که در اصل و نسبش هیچ خدشه‌ای وارد نبود، برای پیامبر به سان برادری قرار داد. این‌ها دو همانند بودند که این یکی (پیامبر) مردم را با کتاب خدا بیم می‌داد و آن دیگری (حضرت علی) آن‌ها را با آنچه که قرآن کریم بدان حکم داده و مقرر کرده بود، هدایت می‌کرد. وی (امام علی) همیشه همراه او (پیامبر) بود و این دو هیچگاه از هم جدا نشدند ولی بدخواهان نگذاشتند او پس از پیامبر، رسالتش را دنبال کند. (از این رو) مدار هدایت و کتاب خدا، پس از پیامبر، از هم پاشیده شد.

۱۴. و تو نسبت به من، مانند تکمه نسبت به پیراهن منی، و هر که با تو به دشمنی برخیزد، مفری ندارد. و تو برای من، به منزله برادری، و تو داماد من هستی که خدای بزرگ، سرور بانوان؛ فاطمه زهرا (س) را به عقد تو درآورد.

۱۵. وی عضوی از بدن پیامبر برگزیده خدا، و روح و عطر و بو و سلیقه آن حضرت بود.

۱۶. یکی از دلایلی که عرب‌های پیش از اسلام را جاهل نامیده‌اند پرستش بت‌هاست، دیک الجن در بیتی که ترجمه‌اش در شماره ۱۷ می‌آید امام علی (ع) را به نپرستیدن بت، و دچار شک و تردید نشدن، که از نشانه‌های دانایی اوست، می‌ستاید.

۱۷. وی هرگز نه بت پرستی کرد، نه خود دچار شک و تردید شد، نه دیگران را به شک انداخت، و نه حد و مرزها را زیر پا گذاشت.

۱۸. علی (ع) پس از پیامبر (ص) بهترین مخلوق روی زمین است، حال می‌خواهی بایست یا برو. اگر بیان را خوب بشناسی، اوست که پدر و صاحب بیان نامیده شده است. او صاحب علمی بود که کسی بدان آگاهی نداشت، و اوست که پیوسته می‌گفت: بپرسید و حمله نکنید.

۱۹. آبرو و شرف من، دوستی کسانی است که به سوره مبارکه (هل آتی) مفتخر گشتند. من به کسی

عشق می‌ورزم که بر گمراهان یورش برده و آن‌ها را به فروتنی و تواضع در برابر خدا باز می‌گرداند. کسی که چون از هدایت سخن می‌گفت با دلیل و برهان بر گمراهان چیره می‌گشت و ایشان را ساکت می‌ساخت. پس به جهت دلاوری و هدایتش بود که رسول خدا وی را جوانمرد نامید.

۲۰. کیست که بیابانها و درختان با وی گفتگو می‌کردند و چون خاک و سنگ را صدا می‌کرد، بر وی درود می‌فرستادند. (کیست) که وقتی قبیله‌های یمنی برهان وی را دیدند، به خدا ایمان آوردند در حالی که پیشتر کافر بودند؟

۲۱. آنگاه که ندای «هل من مبارز» سر داده می‌شد و پاسخی بر نمی‌آمد، جز علی (ع) که بود که بر می‌خواست و پیکر دشمنان را تکه تکه می‌کرد و حتی شجاع‌ترین آنان هم در مقابل وی خرد می‌شدند؟ و چه بسیار ضربات شمشیری که از جانب وی پی در پی فرود می‌آمد و حد فاصل میان حق و باطل می‌شد. با شمشیر برآنش در جنگ بدر جنگید و آن را در جنگ احد نیز همچنان با خود داشت. و از دلاوری وی، دژ خیبر توسط مسلمانان فتح شد و حتی قفل بودن دروازه آن نیز به دوش نرسید. علی (ع) آن دژ را چهل ذراع گسترش داد، وی شیری بود که بچه شیرها فرمانبردارش بودند.

۲۲. ای ابوالحسن تو را چهارمین خلیفه قرار دادند و به خدای زوج و فرد قسم، با این کار به تو ستم ورزیدند. ایشان در جانشینی پیامبر با تو به رقابت پرداختند و بر تو پیشی گرفتند در صورتی که در جنگ‌هایی مثل احد و بدر بر تو پیشی نمی‌گرفتند.

۲۳. چه کسی همچون علی (ع)، شبی که قریش قصد کشتن پیامبر (ص) را داشت، بی پروا خودش را به خطر انداخت و در بستر وی خوابید و آن بزرگوار به مدینه هجرت کرد. گرداگرد بستر پیامبر، می‌چرخیدند که ببینند چه کسی بیرون می‌آید تا کشته شود؟ ولی آنگاه که سپیده دمید، علی (ع) از بستر بیرون آمد و همه او را سرزنش کردند.

۲۴. وی زمانی که گام‌های دیگران در تنگناها می‌لغزد، پایدار و استوار است.

۲۵. کیست که بیابانها و درختان با وی گفتگو می‌کردند و چون خاک و سنگ را صدا می‌کرد، بر وی درود می‌فرستادند. یا چه کسی در جنگ بدر، بر مشرکان سبقت گرفت در حالیکه گردنهایشان کج بود. یا چه کسی در جنگ احد و حنین و سلع ثابت قدم ماند، پس از آنکه دیگران لغزیدند؟

منابع و مأخذ:

قرآن کریم.

ابن خلکان، ابوالعباس شمس الدین أحمد بن ابی بکر، **وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان**، تحقیق إحسان عباس، بیروت، دارصادر، ۱۹۷۸م.

ابن ماجه، الحافظ أبو عبدالله محمد بن یزید القزويني، **سنن ابن ماجه**، بیروت، المكتبة العصرية، ۲۰۱۰م.

- الإصفهاني، أبوالفرج علي بن الحسين، الأغاني، القاهرة، دار الكتب، لا. ت.
- البخاري، الحافظ أبو عبدالله محمد بن إسماعيل، صحيح البخاري، بيروت، المكتبة العصرية، ٢٠١٠.
- الجهشياري، محمد بن عبدوس، الوزراء و الكتاب، تحقيق مصطفى السقا و آخرين، القاهرة، ط ١، ١٩٣٨م.
- الحجّي، مظهر، ديك الجن الحمصي، دمشق، دار طلاس، ط ١، ١٩٨٩م.
- حسين، طه، الفتنة الكبرى: علي وبنوه، القاهرة، دار المعارف، ط ١٣، لا. ت.
- الحلبوني، خالد، ديك الجن: الذاتية و الإبداع، دمشق، دار اليمامة، ط ١، ٢٠٠١م.
- الدميري، كمال الدين محمد بن موسى، حياة الحيوان الكبرى، القاهرة، دار التحرير، ١٩٦٥م.
- ديك الجن، عبد السلام بن رغبان، ديوان ديك الجن الحمصي، تحقيق مظهر الحجّي، دمشق، إتحاد الكتاب العرب، ٢٠٠٤م.
- صافي، عبدالعليم، ديك الجن الحمصي رائد الصنعة الفنية في الأدب العربي، حمص، دار الإرشاد، ٢٠٠٦م.
- القيرواني، ابن رشيقي، العمدة في محاسن الشعر و آدابه و نقده، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، بيروت، دار الجيل، ط ٥، ١٩٨١م.
- مسلم، أبوالحسين مسلم بن الحجاج، صحيح مسلم، تحقيق أيمن إبراهيم و محمد مهدي السيد و محمود محمد خليل، بيروت، عالم الكتب، ط ١، ١٩٩٨م.
- نورالدين، حسن جعفر، ديك الجن الحمصي عصره و حياته و فنونه الشعرية، بيروت، دار الكتب العلمية، ط ١، ١٩٩٠م.